

MANUS
ID = ICO 00001186

NATIONAL MISSION FOR MANUSCRIPT

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन
सर्वेक्षण प्रलेख

387

डेटा संग्रह तिथि 7/8/18
Date of data Collection

अभिलेख (Record No.) 186

संस्थान (Institute) India Council for
Cultural Relations
व्यक्तिगत संग्रह (Personal Collection)

पता (Address) Azad Bhawan
ब्लॉक/तालुक (Block)
राज्य (State) New Delhi

स्थान/ग्राम (Village) J.P Estate.
जिला (District)
पिनकोड संख्या (Pin) 110002.

ग्रन्थ नाम (Text) Khitābīh Manzūm

गुच्छ संख्या (Bundle No.) क्रमांक (Manuscript No.)

ग्रन्थकार (Author) Sin Mīm Ridwī

पुस्तक पत्र संख्या (No. of Folios) 4

पृष्ठ संख्या (No. of Pages) 8

टीका (Commentary)

ग्रन्थ आकार (Size of Mss.) 17-1 x 12-3 cm

टीकाकार (Commentator)

सामग्री (Material) कागज/तालपत्र/भुर्जपत्र/कपड़ा/चर्म/अन्य
(Handmade paper / Palm Leaf / Birch-bark / Cloth / Leather / others)

भाषा (Language) Persian

चित्र संख्या (Illustrations)

पूर्ण/अपूर्ण (Complete/Incomplete)

लिपि (Script) Nastaliq

लुप्त/अप्ट पत्र संख्या (Missing portion)

पाण्डुलिपि समय (Date of Manuscript) 1323 AH.

ग्रन्थ स्थिति (Condition) Good/Bad
Storage - Good / Bad
कीटाढा / कृषित / सम्पर्क
(Worm eaten/Fungus infected/Fragile/Brittle)
आधारा / फ्लोर / खुला स्थान / अन्य
(Almirahs / Floor / Open Space / Others)

लिखिकार (Scribe)

सूचीपत्र आधार (Source of Catalogue) विवरणात्मक/हस्तलिखित/वैचारिक/वर्णानुक्रम
(Descriptive/Handlist/Perennial/Alphabetical)

विषय (Subject) Poetry

टिप्पणी (Remarks) tetho Pres


Signature of Surveyor

خطابه منظوم

استاد سخن ملک الشعراء، دهقان
در موقع کتایش انجمن فرهنگی ایران و هند

در طهران

بتاریخ ۲۴ بهر ۱۳۲۳ هجری شمسی

ارمغان س. م. رضوی نماینده وزارت فرهنگ ایران
در هندوستان

کشمیر داد ۱۳۲۴ هجری شمسی

سلام بهار بهند بزرگ

باز خنک فکر تم جوان گرفت	باز فیلم باد هندستان گرفت
تا خیالم نقش روی هند بیت	بافت ذوقم جلوه طاورست
بیل فکرم خوش آوازی نمود	طوطی طبعم شکر نانی نمود
بسته ام پانوه بر پایی نیاز	تا شود در هندکان پانوه باز
دل سیر حلقه زنجیر هند	جان فدای خاک دامن گیرند
بس ملاحظه داران خاک هوست	هند را کان نمک اندن هوست
آن نمک را که خاکش عزیز است	خدا او چنان خوش نیویز است

فکر از کین و رنگین خویشا رنگ بیزنگی میان بدو بها
 لشکر بیان از بخارم گرفت عبرت از کار بنی آدم گرفت
 شد عرب رهند و متحد پی کند ماقت بخامرب هم نی کند
 ترک انجائزگی از سر و گرفت فارسی بود آنکه انجا پا گرفت
 ایزدی بود آشنایها سی ما آشنا داند صدای آشنا
 هند و ایران آشنایان ههند گرنه هم رنگند از یک عالمند
 آنکه گندم خورد و دور از نلاند در سر از بیب آمد و گندم نشاند
 خاک هندا در خلد دارد بیرونا رنگ آن گندم عیان بر چهره نا
 گر چه گندم گون و میگون آیدیم هر دو از یک نمره بیرون آیدیم
 چون فلاطون نجم نشینان حقیم وز فلاطون دیوجن اسبقیم
 ساغری گیر از می عرفان ههند نوش یاد پارسی گو بیان ههند

۴

بادمی از سعود سعد را دکن	بعد یاد روی هستاد کن
آنکه چون آمدی خنکونی تو است	بلبل گلزار دلی خسرو است
طبع پاکش بایه دار فکر بود	صد هزاران بچه زاد و بکر بود
با حسن صد لطف و گری تو ام است	در کلامش آتش دگل با هم است
بزمم اکبر شد ز فیضی فیض بیب	پادشاه شاعران بودش خطاب
طبع عمرنی خوش مضمون را بود	ده کزین سیرا همه با چون را بود
با کیمش سحران را نیست تاب	کس نگفت آخر سبیش را بجا است
ارد نظیری و ظهوری دم مزن	هند و ایران را دگر بر هم مزن
گر ز تیر ز هست یا از صفهان	هست صائب طوطی هندخی زبان
خاک آمل دامنش از دست باد	لاجرم طالب هندستان قناد
از سما چون گیر تا شاه جهان	شاعران را بود هند آرام جان

• سبب سرودن کیم در صورت آفرینش شد •

هند باز از سرید ذوق بود هند کیس عشق و شور و شوق بود
 صنعت ذوق هنر ترکیب یافت در صفایان هری ترتیب یافت
 بس روان شد کاروان رکاردان تنگهای فل پراز کلاهی جان
 چنگ غزنین گشت بزم کبری نغمه خوان هر سو هزاران غنصری
 بزم نولدین گستانه دگر در گره نور جهان جلن دگر
 بذله گو از شاه تا ما نوبه پیش یک مصرع زده زانویمه
 جوش ایام و مثل چین موج آب نکته بر هر موج خندان چون مجاب
 کار تانج و شمع تازه گشت صنعت انشا بلند آوازه گشت
 درخت فرنگ با پردنند لبها در دین و حکمت یافتند
 کار نقاشی بسی بالا گرفت خوش نویسی پایه والا گرفت
 صنم معماری بسی پیر یافت ذوق تجاری فراوان مایه یافت

شودت جاه و رفاه و غری	صلح و عیش و خوشدلی و سنجی
گر چه امر و زان بملال و چاهیت	بچکس ادر از دهر گاه نیت
نیت گر آن کرد فر نظمی برپاست	رفت اگر آن کیف کیفیت بجا
نیت گردی ز کبر پر خروش	مینزند هر گوشه دیگر علم جوش
ورخی خند و دهر گل صد هزار	باز نالد قمری بر شاخار
غالب آمد اگر شد طالب	شکست هست از نباشد غالب
بیدگی گرفت از قبای سید	بیدلان را ز نوبت عالی رسید
پس بکلی گشت از سخنگوی بسپا	گفت کل القیدی خوفی انظرا
فرن من خصم خاصه اقبال گشت	واحد سے کر صد هزار ان برگشت
شاعران گشتند همیشه تار و بار	دین مبارک ذکر و کار صد سوار
ای بہار از مند و مہمان نزن	میش ازین بر آتش دم نزن

طوطیان هند را گویم سلام	طوطی باز را گم نم من نام
میچکد از دیده ام باران هند	زار زوی دیدن باران هند
میرودم حلی سوی پنجاه و شست	عمر من در رحمت و محنت گذشت
من نمیم چالاک دوران بیوفا	در چنین هنگامه چالاکي سزا
گر خدا خواهد پرتم سوی هند	لا علاج از دور پرتم سوی هند
بے ریای از نسیم نو بهار	بان سلامی میرستم سوی پای
سال و ماه از بند غم از اوزی	گویم ای هند گرامی شادزی
قطره قطره محو در یابی وجود	جزیکه نبود در پای پی وجود
قطرگی بگذارد اقیانوس باش	از جدائی بگذرد مانوس باش
محو کیانی شود و شرک مباح	جز براه یکدی را ملک مباح
مرب همت بچو لاقیر کن	زین قناعت پیشی پرهنر کن

همت از آمال کوچک با گیر تا فراز کهکشان پرواز گیر
 فقر و درویشی تهاوت میکند در دو عالم رویا همت میکند
 بایزگی و غنی درویش باش با تواضع پادشاه خوب باش
 صنعت و علم و امید و شهادت کس کن تا واری از انفراد
 نشسته گویم در استقبال تو این زمین گویم که گفت اقبال تو
 زندگی بهیست و استخوان نیست خیر بعلم انفس و آفاق نیست
 گفت حکمت را خدا خیر کثیر هر کجا این خیر را دیدی بگیر
 فایز از اندیشه اغیار شو قوت خوابیده بیدار شو

سه بیت کلیم

طبع بهر سان که سازی جمله یا ستمی که از سر عالم تو آن گذشت
 بدنامی حیات و در درویشی آن هم کلیم با تو گویم چنان گذشت
 یک روز صرفی بنفشه پایش آن روز در کن در آن آن گذشت